

STACY SCHIFF



گردآوری و ترجمه فریده اشرفی

و عشق

فصل اول

نابکف را آفرید

زندگی ولادیمیر و ورا نابکف به روایت استیسی شیف

Vera

MRS. VLADIMIR NABOKOV



برای اطلاع بیشتر



بنظر می‌رسد) دلیل زندگی هم برای ابرس وجود داشت؛ و ربا با روش سزور سرانگیختن سرور یک نویسنده آشنا بود. او شعر نابک را از حفظ برایش خواند. طرز بیان او بی‌تغییر بود، نابک همواره به دلیل ظرافتی خاص و استثنایی در کلام او شگفت‌زده بود. این شعرخوانی تأثیری نمی‌آورد. برای نابک داشت چنان‌گه برای مردی که به آینده‌های به‌خاطر سپرده شده و خواب‌های پیش‌گویانه همواره دارد میخ است. در ورا لئونیم چیزی وجود داشت که به‌طور غریبی آشنا بود. وقتی در دهه هفتاد عمویش از او سؤال شد که آیا او بلافاصله فهمیده بود که این زن به آینده او معنا خواهد بخشید یا خیر، پاسخ داد: گمان نمی‌کنم می‌توان این‌طور گفت؛ و تاخند به محسوس نگاه کرد. احتمالاً ورا پیش از آشنایی با نابک دلایل بسیاری برای احساس صمیمیت با او داشته است. ورا مدتها بعد اظهار داشت: «از سال ۱۹۲۲، واقعاً همه‌اش تعریف را از حفظ بودم، او در جلسه‌های فرانت نابک شرکت کرده بود، قدیمی‌ترین آسوم او از بریده‌های جرارد مربوط به نابک با چند قطعه از سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ آغاز می‌شود، بریده‌های جراردی که هیچ نشانی از آن که بعد از آن رویدادهای آشنایی جسدیده شده‌اند، ندارند. این لباس مبدل - این نقاب، که منقاب عزیز و گرمی، شده. شاید در جایی که آن شب آن دو از یکدیگر جدا شدند هنوز باقی مانده باشند، در هوای زوئرن بلاتر. در ویلمر زوئرن، آن‌ها پیش از عزیمت نابک به فرانسه چندبار یکدیگر را دیدند پس از چند هفته نابک برای او نوشت که پروتگی به گوش او بریده و او را به‌یاد ورا انداخته است.

نابک که به سوز محرر کمپوزری از فرانسه به آن جا رفته بود، تا از فکر نامزدی مغمم خورده‌اش رها نشود، در پایان ماه می دو نامه نوشت، اولین نامه را در سیتسویو بلان که ماه برای اوسولانا سپورت، ۱۸ ساله فرستاد. با آن که دریافت بود نباید نویسد اما - چون از نظر جغرافیایی خود را آزاد حس می‌کرد - مشک لدنی را برای خویش مجاز می‌دانست. او قبلاً آشکارا به دلیل سماجت و ندانم درخواست‌هایش رسماً توبیخ شده بود. هنگامی که به دستکش می‌گفت که هرگز نمی‌تواند اوسولانا را ببیند، نتوانست از بروز احساساتش خودداری کند. اوسولانا باید به موضوعات و نکات دردناکی که نابک مجبور بود بگوید گوش می‌داد و ولادیمیر باطمینان به این که زندگی‌اش به پایان رسیده، نامیده‌ها برای سوزون



شعرش چندین ماه وقت صرف کرده بود. او در جایی گفت اوسولانا و خانواده‌اش در خاطر من به سزورگترین خوشبختی می‌که تا به حال دانستم یا خواهد داشت بیوند خوردند. نابک سرسخانه عاشق او باقی ماند، هرچنان‌گه می‌کرد او را می‌دید. او به درسدن، استراسبورگ، لیون و نیس سفر کرد، و در هیچ‌یک از این مکان‌ها بناوانی در احساس او ایجاد نشد. تصمیم گرفت سفری را در شمال آفریقا ادامه دهد، باوگر روی این سیاره مگلی پیامی که در آن نو و نه حیات را بی‌توان یافت، پس با والد در آن سکنی گزیدند و آرام خواهد گرفت.

دو روز بعد به ورا لئونیم نامه نوشتند و قبلاً برای او دست‌نکس سه بار نامه نوشته بود. نابک اعتراف کرد که چون عجلت نبوده پیش از پاسخ دادن، منتظر نامه دیگری نبوده. شاید می‌تواند دلیل مستفادگنددنی نیاز داشت؛ در جریان حکایت‌های این تنها دفعه‌ای بود که پیش از فروردان قلم روی کاغذ دچار تردید می‌شد و از معدود دفعاتی که به دلیل نامه نوشتن زبانی نیاز به ملامت او گرفتار آن‌ها می‌شود. پیش از حدی که ورا اوسولانا بود؟ در اولین نامعاش به ورا این‌طور بنظر نمی‌رسد:

پنهان نمی‌کنی، با سوز مردم ناملونیم - خوب مرا درک می‌کنی - آن قدر ناملونیم که در اولین دقیق دی‌رامان منظرم می‌رسد که آن دیدار یک شوخی بود، یک فریب و وارونگی - فقط چند موضوع هست که صحبت کردن درباره آن‌ها دشوار است -

کسی با لمس آن‌ها، با کلمات، گروه سحرآمیزشان را زدود. بله، افسانه پریان من، به‌تو نیازمندم چون تو تنها کسی هستی که می‌توانم با او صحبت کنم - درباره رنگ یک تبر، او را یک فکر، و درباره این حقیقت که وقتی امروز از محل کارم خارج شدم و به هر گل افتابگردان چهره که نگاه می‌کردم همه آن‌ها با دانه‌هایشان با لحن به من پاسخ می‌دادند.

آفریقا کمتر او را وسوسه می‌کرد. این شاعر جوان، چهل و هشت ساعت پس از آن که به اوسولانا گفته بود فارها را متحول خواهد کرد، حس کرد ناگهبر است به برلین بازگردد، تا حدی به خاطر مادرش، و تا حدی به‌دلیل یک راز، همان بسیار مایلم که به سرعت حرکت کنم.

ورا جعفر درباره اوسولانا می‌دانست؟ احتمالاً خیلی زیاد، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم. نابک و اوسولانا سیورت از سال ۱۹۲۲ نامزده شده بودند، درست پس از ترور پدر نابک در میسینگ سیمس برلین، در روز ۲۸ مارس آن سال، ولادیمیر ععلق اوسولانا شده بود، یکی از جذبات‌های شناخته شده مهاجرت، او شانزده ساله بود. اوسولانا تنها پس از آن ترور با این نامزدی موافقت کرد، دوست او در هفته‌های پس از مرگ پدرش بسیار آشفته و پریشان بود. او با یک شاعر بود، من، من به‌جای بودم، دل او برای نابک سوخته بود و حقیقتاً عاشقش نبود. هنگامی که والدین او به عقاید سانسور و روشنفکرانه و توانایی ولادیمیر برای حمایت از دخترشان علاقمند شدند، او را به‌عنوان عضوی از خانواده پذیرفتند. نابک پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۲۲، ناپستان را با خانواده مرفه و پولدار سیورت در آلمان گذراند، او در برلین هر شب با آن‌ها بود. بسیاری از اولین اشعار منتشر شده او به اوسولانا تقدیم شده است. اوسولانا این اشعار را با حفظ فراوانی می‌خواند و با احساس بسیار متفاوتی یادداشت‌های زوئرنه ولادیمیر را که به او نسبت می‌داد، می‌خواند. یادداشت‌هایی که در آن ولادیمیر رابطه‌های عاشقانه فیلیاتش را توضیح داده بود. اوسولانا به خاطر توصیفات او آن قدر آزاده خاطر شد که آن دفتر خاطرات را به وسط اتاق پرتاب کرد. بردارهای پیش‌رو نابک و او عصبی



سال را با تمرکز بر نمایشنامه‌ی منثور می‌گذراند. در روز ۶ ژوئن، ورا اسلونیو اولین ترجمه‌اش را به چاپ رساند. ترجمه اسلونیو از نویسنده بلغاری، نیکلاس بلوف Nicholas Rainov شخصی از کتاب Bogomil Legends به نام The Book of Riddles زبان بلغاری برای متکلم زبان روسی قابل درک و کشف است، و در چند هفته در صوفیه ماند تا معنای دربارۀ این زبان جمع‌آوری کند. احتمالاً با این که نایف یکی از افراد محبوب Ril بود، در انتخاب این ترجمه‌ها دخالتی نداشت، و در زمان زندگی با والدین‌اش دست‌کم با دو یا سردبیر روزنامه آشنا شده بود. به احتمال زیاد چاپ شعرهای نایف در Ril تکلیفی بود که ورا تعیین کرده بود هرچه بود، نایف تابستان پُرشفه‌ی داشت. چهار بخش از کتاب فرایند در ماه ژوئن به‌وسیله ورا به چاپ رسید. مجموعه‌ی از آن شاعر جوان بود که دست‌هایش در اثر چیدن میوه در جنوب فرانسه بینگشته بود. این دوره برای نایف دوره جلیبظفر به‌وسیله ادبیات به شیوه‌های مختلف بود در روز یکشنبه ۲۹ ژوئیه اولین ترجمه ورا اسلونیو از زبان انگلیسی به‌چاپ رسید. یک نسخه روسی از اسکوت نوشته ادگار آلن پو، یک شاهکار اسرارآمیز از نظم نرگونه.

ورا اسلونیو در سال ۱۹۲۲ سه ترجمه دیگر منتشر کرد. او تعطیلات ماه آوریل را خارج از برلین گذراند آخرین کار. داستان مشیح، نوشته ادگار آلن پو بود. داستان شورنگیز دیگری به سبک کتاب مقدس، و قطعه فریبنده‌ی برای اسکوت احتمالاً نیاز مالی. علت ترجمه‌های فراوان ورا در آن تابستان بوده است. حق اشتراک Ril در ماه ژوئیه بالغ بر ۱۰۰،۰۰۰ مارک در ماه بود و در سپتامبر به‌قدری افزایش یافت که برای ورا قابل پرداخت نبود. در ماه سپتامبر بهای هفتگی نشریه به ۲۰ میلیون مارک افزایش یافته بود، و تا اوایل دسامبر تنها یک نسخه از این روزنامه ۲۰۰ میلیون مارک فروخته می‌شد. با بازگشت نایف، این داستان عاشقانه در پاییز سال ۱۹۲۲ در پیاده‌روهای برلین ادامه یافت. در حومه سمت غربی آن شهر، هر دوی آن‌ها از این پس در راه وسیع و خسته زندگی‌شان هرگز تنها نماندند.

به‌صدا درمی‌آورد. در فکر او هیچ تردیدی درباره هویت فردی که شعر خطاب به او سروده شده بود وجود نداشت. تو شب جاری بود، و آن‌جا سکوت شایور بود / درون نهرهای اطلس‌اش / آن نبرخ گرگ‌گونه نقاب سیاه / و آن لب‌های ظریف توه نایف باخود فکر می‌کرد که شاید هر دوی آن‌ها برای یکدیگر نشانه بودند سرگردان و خسته‌ام برای ششین / ششین حرکت متناظران برقرار دیدار ما / او چه می‌شود اگر تو نصیب من باشی. این شعر خود گوید بود. اما سولوچه آن نیز به‌موضوع نزدیک بود. نایف یک نیربیت را از شعر معروف الکساندر بلوک * به‌مهم تعبیر: اقتباس کرد. نیم بیت دیگر آن به فرسودگی سیاه یک زن باغشاش اشاره داشت، حاصل پرستش بی‌ش از حد این شاعر، که رسی را دوست داشت که ترکاش کرده بود. این درخواست محتاطانه و رمزآمیز، جاهلیی آشکار داشت.

Alexandr Aleksandrovich Blok (1880-1921), شاعر روس و پیشگام سیمبولیسم در روسیه.

می‌کرد. او ولادیمیر را به‌جهت انرژی فراوانش به‌بر خطاب می‌کرد؛ و کمی هم می‌ترسید در حالی که با صحبت سر‌مستانه او از عشق و دایستگی، دل‌سرد می‌شد. اسولتا با ارضای تمام در نهم ژوئیه سال ۱۹۲۲، چند هفته پس از آن که نهم‌دش کتاب شعر اهلبایی به او را به چاپ رسانده بود. این نامزدی را به‌هم زد او گریه می‌کرد؛ ولادیمیر گریه می‌کرد همه گریه می‌کردند. اسولتا به او لطیفان داد که نمی‌تواند آن‌چه را او نیاز دارد برایش فراهم کند. پدرمادرش برای ولادیمیر ابزار تأسف کردند که نتوانسته آن‌چه اسولتا می‌خواست برایش فراهم کند. هر دوی آن‌ها حلقه‌های طلائی را که به‌صفت یکدیگر کرده بودند درآوردند. تأثیر آن جمایی را می‌توان در اشعار سروده شده در زمستان آن سال خواند. تمام آن توسط ورا با دقت در یک دفتر یادداشت دیوار نویسی شده است. ورا که در اولین دیدار با لباس میدل حضور پیدا کرده بود، به‌مصاف باطن و خلوص بیت اعتقاد داشت؛ احتمالاً این یکی از جزئی‌ترین ویژگی‌های جذاب وی بود. او سال‌ها بعد تصدیق کرد که فراموش کردن اسولتا برای شوهرش چندین ماه به‌طول انجامید. گرچه او هم فکر می‌کرد این موضوع پیش از ورودش به زندگی ولادیمیر حل و فصل شده باشد. اما این مسأله اصلاً حقیقت نداشت. نایف در اشعاری که در اواسط سال ۱۹۲۲ سرود هیچ راز و رمزی در مورد درد و رنج‌اش به‌کار نبرد. این بیت از شعر او به‌معنای یک اعتراف نلی می‌شود. دلی اندوه که هنوز به‌تلاشی تحقق نیافته / ساعت پُرستاره ما را برآشفته؛ نایف به این فکر می‌کرد که شاید ترحم عاشقانه به ورا امکان درک بسیار خوب شعر او را بدهد. تا ماه نوامبر، او به‌موضوع درباره تجدید حیات می‌نوشت. درباره تولد دوباره روح نالتوارش ورا خیلی زود جایگاه واقعی خود را در زندگی نایف دریافت. روز ۸ ماه ژوئیه سال ۱۹۲۲، نایف به ورا اسلونیو می‌نویسد: سعادت منا می‌دانی که فردا درست یک سال از زمان جدا شدن من از نامزد می‌گذرد. آیا افسوس می‌خورم؟ خیر. آن اتفاق باید می‌افتاد تا من بتوانم با تو آشنا شوم.

نایف از فرانسه شعر تابستان سال ۱۹۲۲ خود را به برلین بست کرد. در ۲۴ ژوئن، ورا اسلونیو نسخه‌ی از Ril که شعر نایف را به‌چاپ رسانده بود باز کرد، شعری که نواهای آشنایی را در گوش او

ولادیمیر نایکف، اگرچه استای عجیب و غریب نبود، ولی مطمئناً آسزدهمین غیرمعمول از روشنفکر و ناراضی، نویسندهایی بی نظیر، خوانندهایی سختگیر و پرتوقع، قلمگویی داستانهای مبهم و غیرقابل پیشبینی، یک حشرشناس متمهد، مغز متفکری عالی... و تالارهایی بگ کودک بود. کسانی که او را مسی شاخند زقناترها و عادت‌های عجیب و سرزاسیز او را در زندگی خانواده‌گمی اش به خاطر دارند، که در آن همسرش ویرا از او در مقابل ناشران، دوستداران و خستلواده حمایت می‌کرد، در سخنرانی‌های مشهور کالج به عنوان متن‌رسان و باگ‌کننده تخته سیاه حضور پیدا می‌کرد. و در حقیقت بیشتر اوقات تقریباً به‌مردمان بدل او ظاهر می‌شد.

همسران نویسندگان (در ادبیات) یک بخش فرعی انواع ادبی را به خود اختصاص می‌دهند؛ بین آن‌ها قدیمی‌تری هستند یا روح‌های محرم اسرار و نیز گناهکاری که از شور و شوق یک مرد بزرگ استفاده می‌کنند. آن‌هایی که پول پرست یا اهل سیاست هستند، زندانیان و زندگینامه‌نویسانی نوحاسته، و البته، کسانی که معتقدند در واقع آن‌ها بوده‌اند که آثار همسران شان را نوشته‌اند.

خاتم ولادیمیر نایکف، همان‌طور که خود اشاره کرده بود، در هیچ یک از این دسته‌ها قرار نداشت. وی از ابتدا برای شوهرش یک همسر و رفیق زندگی بود، و بی‌شک برای هنر او تبدیل به یک ضرورت شد.

چنان که ورا نایکف اولین فردی است که می‌گوید این دست‌کم گرفتن نبوغ نایکف نیست، صرفاً تأیید آن رابطه استثنایی و شگفت‌انگیز، رابطه‌ی عاطفی و عقلانی است که به او فضا و جو مطلوب برای خلق مجموعه آثارش را داد که به جزئیات ظریف حافظه و بازی‌های بی‌نظیر و جهان‌شمول زبان و طرح‌های ادبی تکیه داشت.

استیسی شیف، نویسنده کتاب ورا (همسر ولادیمیر نایکف) گفته است: «این برای من روشن بود که او بزرگترین عامل مؤثر بر یکی از بزرگترین نویسندگان این قرن بود، وقتی مردم در مورد او صحبت می‌کنند، می‌گویند که او استثنایی بود، اما بمنظر نمی‌رسد که چیز زیادی درباره او بدانند.

اگر مردم اطلاعات کمی درباره او دارند، به این علت است که نایکف‌ها یک بازی پیچیده نقاب‌ها و



پرونده‌های شاه‌علوم انسانی و مطالعات
رتال جامع علوم انسانی

در پستی بقایب خانم و ولادیمیر نایکف

نوشته
Katherine Knorr

استیسی شیف از آکادمی فیلیپس و کالج ویلیامز فارغ التحصیل شده است. تا سال

۱۹۹۰ مدیر ارشد انتشارات سایمن و

شوستر بود. شیف برای نوشتن کتاب «سنت

الکسوپری: یک بیوگرافی» (Knopf, 1994) از

آن‌ها جدا شد؛ این کتاب نامزد جایزه

پولیتزر سال ۱۹۹۵ بود و جوایز بی‌شماری

از جمله جوایز خارجی از کانادا و فرانسه

دریافت کرد و به هفت زبان منتشر شد.

دومین کتاب وی «ورا» بر تریبی از یک

ازدواج در ماه آوریل سال ۱۹۹۹ توسط

انتشارات رندم‌هاوس منتشر شد و جایزه

پولیتزر، سال ۲۰۰۰ برای بیوگرافی را از آن

خود کرد. مقالات و مطالب استیسی شیف در

The New York Review of Books

The New Yorker Post

The Times of Washington Post

Literary Supplement ... به چاپ

رسیده است.

شیف بورس «مؤسسه گانگنهایم» و The

National Endowment for the

Humanities را دریافت کرده است. او در

شهر نیویورک و غرب کانادا زندگی می‌کند.

مصاحبه

ورا نایفک، نه خاطرات نوشت و نه درباره نوشتن آن فکر کرد. حتی در پایان زندگی طولانی‌اش، آخرین نامزد احتمالی جهان برای نوشتن اعترافات یک زن بود محبوب باقی ماند (او تنها یادداشت‌های روزانه

دشتری خود را لویسانا را حفظ می‌کرد) وقتی از او

می‌پرسند چطور با مردی که پنجادو هوسال با او

زندگی مشترک داشت آشنا شد، لحن سمیمه و

مهربانش تغییر می‌کند و از پاسخ دادن طغری می‌رود

و جعبه‌های آبرو، تنها پاسخ آماده اوست. این

اعضای رلی است که می‌تواند چند جلد از اشعار

شوهرش را از حفظ بخواند. او از پاسخ به پرسشی

دیگر کسیر طغری می‌رود. «شما که هستید؟»

ک ک ک یکی از معدود دانشجویان مورد اعتماد،

او را در تنگنا قرار می‌دهد. «این‌جا شرح حوادث روز

۸ ماه می سال ۱۹۲۲ هست. مایلید توضیح دهید؟»

حاله نایفک به سرعت پاسخ می‌دهد: «خیر، با این

پاسخ، در گوش‌های این بیوگرافی‌نویس صدای

فرهنگتان برج و باروی آهنین و نفوذناپذیر یک قلعه

می‌یجد. او برای تمام کسانی که می‌شناختندش

حاله نایفک متولد شده بود. روایت همیشگی

ولادیسیر نایفک از این آشنایی این است: من با

آخرین نامزد در آلمان آشنا شدم. او به صراحت

می‌گوید: من با هنرمند ورا اولسونیچ در یکی از

مجلس رقص مؤسسه جوانیچه مهاجرین در برلین

آشنا شدم. مجلسی که در آن فروش بیخ نسومی

شراب، کباب، گل و اسباب‌بازی، بین زنان جوان

روشن می‌روید. وقتی یک بیوگرافی‌نویس اصرار

می‌کند، نایفک اعجاب می‌کند که او مدت‌کوتاهی پس

از آن به حجب فرستد رهنمود ورا نیز برای کار به

نواحی مرزی می‌رود ورا اما می‌گوید: «همه این

چیزها تخیلی است.»

«محقق دیگری درباره آشنایان ۱۹۲۲ نایفک به

فرستاده گفته است: وقتی آن‌جا بود پیش از

مزدست‌ها، یکباره کنج‌تری به نام ورا اولسونیچ که

با او در مجلس رقص خیره‌بر آشنا شده بود نامه

نوشته: خانم نایفک با خونسردی می‌گوید: «در

همین یک جمله سه مورد دروغ نهفته است؛ اما او

برای فاش کردن این راز هیچ تلاشی نمی‌کند.

اگر همه احتمالات را کنار بگذاریم آن مجلس

برضت از طرف نایفک یک تجدید خاطرات گذشته‌

شکل گرفته در سال‌های بسیار دور بعدی بود، که او

را در روز ۸ ماه می، سال آن روزی که با هنرمند

آینده‌اش آشنا شده بود تقدیس کرد.»

مجاد، آشنایی ولادیسیر ورا به‌ر صورتی که

اتفاق افتاده، در آغاز، دو نفر و یک نقاب بوده. ورا

اولسونیچ به‌طوری دراماتیک و همچنان‌نگیز به زندگی

ولادیسیر نایفک وارد می‌شود؛ دیرینه‌گام یک شب

به‌بازی برلین، برقرار پایی بر کمانی که دو سوی آن

زردیف‌های درختان شاه باطوق قرار داشت. ورا در آن

شب با برای محفی کرفن هویستاش و با برای ابیات

آن چیزی که بود نقاب سائن متکی بر چهره زده

بود. شاید آن دو در مجلس رقص قبلی در آن سال

نگاه زودگذری به یکدیگر انداخته باشند، یا این‌که ورا

بخش مشخصی از یک مطلب مستشرق شده از

نوشته‌های نایفک را منتقل کرده بود؛ نایفک

می‌توانست کمی پیش از یک جفت جنم آبی

درشت و درخشان و آن آبجای ظریفی که خیلی

زود شروع به نوشتن درباره آن‌ها کرد، و یک خرمن

جیسوی مجعد و برقی را تشخیص دهد. او ظریف و

خوش‌اندام بود، با پوستی برقی و رفتار و سلوکی

باشکوه، احتمالاً نایفک حتی نام او را نمی‌دانست.

گرچه مسلم است که ورا او را می‌شناخت، چنان‌که

بعدها نایفک به‌خاطرش گفت: شواهدی وجود

داشت که ابتدا ورا باب دیباز و آشنایی را باز کرده

بود. تا سال ۱۹۲۲، نایفک به خاطر شعرهایش که با

نام «سیرین» می‌سرود و به‌طور مرتب در نشریه

روسی Rul (سکان)، روزنامه اصلی مهاجرت به‌چاپ

می‌رساند، تا نام‌آزمایی مشهور شده بود. همان او،

تقریباً یک ماه پیش از آن، یک جلسه قرأت

reading عمومی برگزار کرده بود. از این گذشته، او با

ظاهر آراستاش دیگران را تحت‌تأثیر قرار می‌داد.

عبارت او به‌عنوان یک مرد جوان می‌نهایت زیبا

بود، کم‌ترین و صمیمانه‌ترین اظهارنظری بود که ورا

نایفک بیان کرد.

برلین روسی، شهر کوچکی بود، آن‌قدر کوچک

که احتمالاً ورا هم قهמידه بود قلب این شاعر جوان،

در ماه ژوئیه، وقتی که نامزدش بیوندشان را برهم

زد، شکسته بود. ورا جزئیات را به‌قدرت بدون فشار

با اجبار افشا می‌کرد. اما اگر ورا آن فردی بود که

نایفک را رها نکرده بود، همان‌گونه که بعدها در

اجتماع مهاجرین بیان داشت، «برای سکوتش

محکم‌ترین دلیل را داشته، در تمام مدت اولین

گفت‌وگوهای‌شان او نقاش را برداشته، شاید به‌این

دلیل که می‌ترسید نگاه‌های‌شان تمرکز و را از

همین‌گونه‌های‌شان منحرف کند (آن‌طور که تمام

می‌رود، یا (چنان‌که با منطبق زبانه هماهنگ‌تر



پنهان می‌گردد (همان‌طور که نابکف در کتاب‌هایش این بازی را می‌کرد).

البسته، ولادیمیر طبق اعتراف خودش آدم پسر حرفی بود و ورا که گاهی اوقات به‌شدت بی‌رو در بیاستی می‌شد و در حالی که بیشترین بخش از یک موضوع را ناگفته باقی می‌گذشت بیرون می‌رفته اوستی ورا در سال ۱۶۲۲ پسرشان مسیری را به‌مدنا آورد، این سانه تقریباً برای تمام کسانی که او را می‌شناختند بسیار شگفت‌انگیز بود، ورا چقدر خوب بار داری‌اش را پنهان کرده بود! ورا زنی بسیار باهوش، لاسل بحث و جدل، خستگی‌ناپذیر، جدی و اهل عمل بود. او رفتگی می‌کرد و همواره اسلحه به همراه داشت.

شف می‌گوید: «همه فکر می‌کردند بدخلاتی است، اما بسیار خجالتی بود و از دیدار با افراد ناشناخته و جدید به‌شدت پرهیزی می‌کرد، افراد مختلف، زن متفاوتی را می‌دیدند، من مایل بودم شخصیت او را صحیح و سالم نگاهدارم، ورا در استنار زندگی می‌کرد. او حتی از نظر جسمی هم در استنار بود، چنان‌که سرنوشته این‌طور مقدر کرده بود، موهای بلوند او یکباره به سفیدی رزبا و شگفت‌آوری تغییر رنگ داد. شف می‌گوید: «مردم با نگاه‌های او مجذوب می‌شدند، آن پوست جوان و براق و موهای سپیده»

او می‌گوید: «بابت فکر کردم که نوشتن درباره ورا یک راه غیرمستقیم اما گویا است که از آن راه می‌توان به ولادیمیر نابکف نزدیک شد تا جایی که وقتی زندگیمان را برای پیوند هنر و زندگی می‌خواستیم، حلقه ارتباطی بسیار مهم آن‌ها بر ما شد. ممکن است داستان او در این هنر سطوح جدیدی ارائه نکند، اما این زندگیمان مطالب بسیار زیادی را درباره همسرش برای ما بیان می‌کنند»

او وورا پیوسته‌تسا اسلوسویچ به‌مدنا آمد، در سن پترزبورگ و در سال ۱۹۰۲، اسلوسویچا هم مثل خانواده نابکف از لُشوویکا می‌گریختند. هردوی آن‌ها در راه کامل بزرگ شدند، اما برخلاف نابکف که خانواده‌اش جزء اشراف رده بالای روسیه بود، ورا دختر وکیل‌ای بود که بعدها تولیدکننده کاشی و سفال و تاجر آلوار شد؛ کسی که برای کسب اجازهٔ اقامت دائمی در سن پترزبورگ، مدت ۱۲ سال با بوروکراسی روسیه جنگید. اسلوسویچ از این اجازه اقامت محروم شد.

نابکفها در سال ۱۹۲۵ در برلین ازدواج کردند، در حالی که تبعید طولانی و مشترک خود را در

که دست‌خبر کارکنان ناسر از چاپ این کتاب تصور می‌کردند و آن‌چه مردم آمریکا برای آن آماده بودند، تفاوت فراوانی وجود داشت. احتمالاً ما در دهه ۱۹۵۰ خوانندگان بهتری بودیم، مردم با حساسیت بسیار این کتاب را زبیا یافته بودند.

اگر ورا، آن‌طور که شف به کنایه گفته است: زنی بود که حقیقتاً زخمی‌اش را در یک اتاق صرف کرد. با تالیف، ترجمه، نوشتن نامه‌های ناخ و نیشدار. اما یک قربانی نبود. این زندگی‌هایی بود که خودش انتخاب کرده، نه فقط به‌خاطر عشق به نابکف، بلکه عشق به ادبیات، عشق به تفکر و اندیشه.

تأثیر او در خاتم نابکف بودن بود، در بهترین منتقد او بودن و در جایگاه نماینده ادبی سنگتگر و خشن بودن، او نابکف را از این سو تا آن‌سوی آمریکا با اتومبیل، مثل به مثل برد تا او بتواند با اولیاسته، دوباره تولد یابد، ورا در عشق و دل‌بستگی او به پروتسها سهیم بود، آن‌ها بال‌های لوزان پروتسها را با نظرات تمام در سرتاسر این زندگیمانله جگنفتند همان‌طور که در تمامی کتاب‌هایش چنین کردند.

شف می‌گوید: «او نقش بسیار سنتی یک زن را به‌عهده گرفت و آن را به آن صورتی در آورد که خود می‌خواست باشد. ورا ۱۲ سال پس از شوهرش زندگی کرد، درحالی که از یادگارها و افسانه‌های ولادیمیر تا حد هنگام مرگش در سال ۱۹۳۱ می‌سوئیس، محافظت کرد. شف که قبلاً زندگیمانله دانش‌آموخته دوست‌الگروپری، نویسنده و خلبان فرانسوی را منتشر کرده، می‌گوید: «به نظرم، این کتاب به همان اندازه که به معنای پرتزومی از نسیابکف‌هاست، به‌معنای مسطلی در پارسا محدودیت‌های زندگیمانلوسی هم هست، مسائل به‌شورت به آن صورتی که به نظر آن‌ها می‌رسید درمی‌آیند، و هیچ‌کس هم آن را باور نمی‌کرد. اغلب اوقات این بازی اینها کاملاً آزادی داستان‌های ولادیمیر نابکف به‌منظر می‌رسید»

آن‌چه احتمالاً ورا نابکف درباره این کتاب فکر می‌کرد، تصور و حدس هرکس دیگری است. او از افرادی که پس به ارزش نابکف پرند و او را درک می‌کردند قدرش می‌کرد و متوجه مطالب خواندنی، سرور و رازدارانه شد. شاید از این‌شود که نقاب‌های او به‌طور کامل کنار رده شده لذت می‌برد.

پوسنده گرین نور Katherine Knowl فام مقام معبر مسول نشریه International Herald Tribune است. وی مقالات نقد بسیاری در این نشریه و نشریات دیگر به‌جای راننده است.



آلمان و فرانسه آغاز می‌کردند، پس از بلانکیلی و اضطراب بسیار ناخ و دردناک که سرای دروغ‌ها گفتارنامه مهاجرت تحمل کردند، و این اشتغال با پیشروی آلمان‌ها هم‌زمان بود. اغلب در سال ۱۹۲۰ به ایالات متحده رفتند.

آن‌ها در طول ۱۵ سال بعدی در آمریکا خانه‌دوش بودند، در جایی ولادیمیر (اگرچه با آگراه) کلاس‌های ادبیات را چنان‌هم‌اندلسندی و خاص تدریس کرد که دانش‌جویان ویلسنی و گرتل سال‌های بسیاری پس از آن، آن‌چه را که شف در گروه گز یونان، نفیست تشکیل دادند، تا توصیف آن مرد خارق‌العاده و بی‌نظیر، با نگاهی بی‌شائب و همسری همیشه حاضر که به او به‌عنوان «دستیار» خود اشاره می‌کرد. او می‌گوید: «با روح تأثیر شگفت‌انگیزی از خود باقی می‌گذشتند»

اولیاسته در سال ۱۹۵۵ در ایالات متحده منتشر و باقاصله کتاب پر فروشی شد و زندگی آنان را تا بد تغییر داد.

با نگاه به گذشته، یادآوری دو نخته شکم‌آورد است، اول شهرتی که اولیاسته برای نابکف‌ها به ارمغان آورد و دوم سرعت تبدیل این کتاب به یک شاهکار ادبی، پس از رد شدن‌ها و تخریب‌ها بسیار از سوی ناشران آمریکایی، شف می‌گوید: «بین نتیجه‌یی

او بدون ورا هیچ بود. اغلب اوقات این نقل قول (یا شکلی از آن) برای توصیف رابطه بین ولادیمیر نابکف و همسرش ورا استفاده می‌شود. ورا ایستایی شفق، برندهٔ جایزهٔ پولیتزر برای بیوگرافی، یک زندگی مشترک پنجاه و دو ساله را توصیف می‌کند: ازدواجی متفاوت با هر ازدواج دیگری در تاریخ ادبیات. شاف تاریخ زندگی این زوج را همراه با زندگی پیشین آن‌ها در روسیه قبل از انقلاب، اولین سال‌های ازدواج‌شان در آلمان، زندگی در ایالات متحده، ظهور و پیشرفت ولادیمیر به عنوان یکی از برجسته‌ترین نویسندگان قرن، و روزهای پایانی‌شان در سوئیس را بی‌گرفته و ترسیم می‌کند. در دوران ازدواج، ورا به ولادیمیر متعهد و وفادار باقی می‌ماند، به کسی که اعتقاد داشت بزرگترین نویسندهٔ نسل خویش است. ورا نقش سپریلای نویسنده در مقابل دنیای بیرون را ایفا می‌کرد و منتقدترین و تعیین‌کننده‌ترین خواننده و منتقد آثار وی بود. او حس می‌کرد که هیچ چیز نباید ولادیمیر را از کارش منحرف کند و به همین دلیل نه تنها نامه‌های او را پاسخ می‌داد، بلکه نقاب شخصیت ادبی او را می‌ساخت. خود نابکف چنین اعتراف می‌کند: بدون همسر، حتی یک رمان هم نمی‌توانستم بنویسم. این دو که به‌ندرت از یکدیگر جدا می‌شدند، به نظر می‌رسید با کشف بهترین‌ها در دیگری، مفهوم یکدیگر را به پایان می‌رسانند. چنان که شاف بسیار عالی توصیف می‌کند که ازدواج آن‌ها به یک اثر هنری ارتقا یافت.

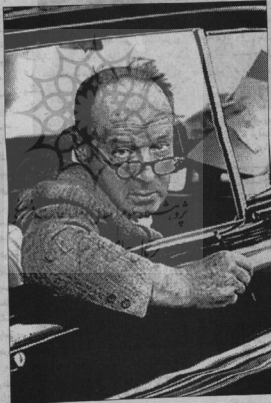


The Independent

در نقدی بر این کتاب می‌نویسد: شاف باچنان وضوح و ظرافتی می‌نویسد که به‌طرز زیبایی با این داستان نابکفی هم‌هنگی دارد. این تحقیق بی‌نظیر و دلنشین برای ترسیم پرترة یک زن نامرئی چشمگیرترین اثر است. استیسی شاف به جزئیات واقعی و ملموس پرداخته که طرح کلی افراد غایب را آشکار می‌کند.

کاری چنانچه بسیار سرگرم‌کننده و بی‌نهایت تکان دهنده

The Seattle Times



حضور ورا نابکف در کنار همسرش بسیار حساس و سرتوشتناز بود. بیوگرافی نویسی او، استیسی شف می‌نویسد: «این حضور، داستان را در جای خود حفظ کرده به خوانندگان اطمینان داد که خودسری‌های نابکف از نوع دیگری بودند اما ورا اسلومیم از آغاز محرک اصلی برای حرفه ادبی ولادیمیر نابکف بود. او برای اداره کارهای عملی استعداده ویژه‌ی داشته استعدادی که همسر با افتخارش فاقد آن بود، او با قاطعیت، شوهرش را هم از ناشران و هم از طرفدارانش پنهان می‌کرد و با انجام این کار او را برای به‌هم‌رساندن شیوع هنری‌اش که هر سوی آن‌ها



این کتاب داستان فریبده و جذاب یک زن امروزی است که یک حیات ادبی را به‌عنوان همراه فکری، هنشی، مدیر و فرشته نگهبان شوهرش بنا نهاد. او با برخی از افراد، جدی، حق به‌جانب و متکبر بود و با دیگران مسجورکننده و صمیمی. به دلایل اخلاقی، خواندن کتاب‌های مارک تواین را برای همسرش

قدغن کرده بود اما با قاطعیت بر خواندن اولیته تأکید می‌کرد. طی دو دهه زندگی در ایالات متحده، ورا هرگز به سخره گرفتن تنگ‌نظری و بی‌انگهی امریکایی‌ها را ترک نکرد.

بیوگرافی جالب خانم شف باقدرت تمام نشان می‌دهد که ورا نابکف با از یاد بردن خویش به خاطر بزرگی شوهرش، دست در دست یکی از بزرگ مردان ادبیات قرن، به تاریخ گام نهاد.

به‌وجود آن ایمن داشتند آزاد می‌گذاشته، شف که برای نوشتن بیوگرافی قبلی‌اش «آنتوان دوست استازویری» مورد تحسین فراوان قرار گرفت، با این کتاب به شهرت خود به‌عنوان یک بیوگرافی نویسی ادبی با ظرافت و فراست درخور توجه استحکام بخشید. او در فصل اول کتاب، با تحلیل بی‌نظیر جوانی ورا اسلومیم در یک خانوادهٔ متحول روسی در سن پترزبورگ،

شالوده‌یی استوار را بنیان می‌نهد. سپس شخصیت مبهم و پیچیده سوژمان را در گته نشانه‌هایی در آثار نابکف و اظهار نظرهای دوستان و همکاران دنبال می‌کند. نثر زیبا و چشم‌دیدهٔ تفاوت‌های ظریف شف تقریباً با خود نابکف در این پرتویی از یک ازدواج درخشان و واقع‌بینانه، برابری می‌کند.

Amazon.com - Wendy

Smith



وقتی در سال ۱۹۳۳ آن دو برای اولین بار به‌یکدیگر برخوردند، ورا نقاب ساتن مشکی به چهره داشت و به‌تعمیری طی ازدواج پنجاه‌و‌دو ساله‌شان نیز نقاب همسری وظیفه‌شناس و یار و یاور را برچهره داشت. به‌خصوص پس از انتشار نسخه امریکایی «اولیته» که در سال ۱۹۵۸ شوهرش را به شهرت رساند.



خانم شف با استفاده از گنجینه‌ی از مطالب منتشر نشده به انضمام یادداشت‌های روزانه ولادیمیر و نامه‌هایش به ورا تصویری از یک زوج پیچیده و وصف‌ناپذیر را به‌نمایش می‌گذارد. با روایتی که تحقیقی تراز اول را با نثری زیبا و ظریف بیوند می‌زند، او قطعه بسیار مهم و گمشدهٔ بازل داستانی نابکف را به‌همگان نشان داد.

- ولادیمیر نابکف را این چنین معرفی کرده‌اند:
- نام و نام خانوادگی: ولادیمیر ولادیمیروویچ نابکف (1899 - 1977) Vladimir Vladimirovich Nabokov
- محل تولد: سن پترزبورگ، روسیه
- تاریخ تولد: ۲۳ آوریل ۱۸۹۹
- همسر: ورا یوسینا اسلونیم Slonim (1902-1991) Vera Evseevna
- فرزند: دیمیتری Dmitri متولد ۱۰ می ۱۹۲۴
- معروف‌ترین آثار: Lolita (1955), Pale Fire, Ada (1962), Speak, Memory (1966) اما پسندیده کردن
به چنین معرفی خلاصه و گنگی درخور شأن نویسنده‌یی که غول ادبیات قرن بیستم لقب گرفته، نیست.

Revised and updated

The Annotated

LOLITA

نابکف
پروانه‌ها... و لولیتا

introduction, and notes by Alfred Appel, Jr.

VLADIMIR NABOKOV

ولادیمیر ولادیمیروویچ نایکف-رمان نویس و منتقد آمریکایی متولد روسیه، در روز ۲۳ آوریل (روز تولد ویلیام شکسپیر) سال ۱۸۹۹ (درست صد سال پس از تولد پوشکین) در شهر سن پترزبورگ روسیه در خانواده‌ی متولد چشم به جهان نمود. پدرش ولادیمیر دمیتروویچ نایکف، سیاستمداری لیبرال و مادرش آنا ایوانوونا (رکاویشسکیف) از خانواده‌های سرشناس و ثروتمند روسیه بود. ولادیمیر بزرگترین فرزند خانواده بود و چهار خواهر و برادر داشت که همگی در ملک خاندانگی‌شان، وینا زندگی می‌کردند.



نایکف کودکی شاد و پر جنب‌وجوشی داشت. در سال‌های اولیه زندگی به‌جز تکلم به زبان روسی، زبان‌های انگلیسی، فرانسه را فراگرفت و از سه سالگی روزنامه می‌خواند. نوغ او در زبان، بعدها برای وی به عنوان یک نویسنده کمک بسیار بزرگی شد. او هم به زبان روسی و هم انگلیسی می‌نوشت. نایکف تئیس و ساکر (فوتبال آمریکایی) - که مشق بزرگ زندگی خود می‌خواندش - بازی می‌کرد، از نقاشی و طراحی لذت می‌برد و وقت بسیاری برای جمع‌آوری سروسامان صرف می‌کرد. وی از ابتدا تحصیل را توسط معلمان خصوصی خود آغاز کرد و در سال ۱۹۱۱ وارد مدرسه تئیسف معتبرترین و صاحب‌نامترین مدرسه در روسیه شد. او نوشتن را از سن یازده سالگی آغاز کرد.

ولادیمیر در ۱۶ سالگی ملک بسیار بزرگی از عمویش به‌ارث برد، اما به‌علت انقلاب روسیه فرصت زیادی برای استفاده از ثروتش پیدا نکرد. در ماه نوامبر سال ۱۹۱۷، خانواده نایکف به‌علت آشوب و ناآرامی به ملک یکی از دوستان در نزدیکی ایالتا نقل‌مکان کرد. پدر ولادیمیر به یک شغل موقت دولتی مشغول شد ولی توسط بلشویکها زندانی و پس از مدتی آزاد شد. در آن شرایط، ولادیمیر وقتش را به‌جمع‌آوری پروانه‌ها و تحقیق می‌گذراند که بعدها در سال ۱۹۲۲ در نشریه The Entomologist به‌چاپ رسید. او عشق به پروانه‌ها و به‌عنوان یک دیپلنسی و دیوانگی از پدر به ارث برده بود. خانواده نایکف به انگلستان مهاجرت کرد و زندگی آن‌ها در بیست سال بعدی با تبعید در کشورهای غرب اروپا مثل فرانسه و آلمان و انگلستان گذشت. برای خانواده نایکف، آن سال‌ها، سال‌های فقر و بلاکلیفی فراوان درباره آینده بود.

نایکف در سال ۱۹۲۴
با ورا یوسیتا اسلونیا ازدواج کرده
و ده سال بعد
در روز ۱۰ ماه می سال ۱۹۳۴
تنها فرزند آن‌ها دمتری متولد شد
ولادیمیر و ورا هرگز از یکدیگر جدا نشدند
و او ورا را تا پایان عمر
عاشقانه و وفادارانه دوست داشت
تمامی کتاب‌های او
از زمان آشنایی به‌ه‌ازدواج آن‌ها
منجر شد
به ورا را تقدیم شده است

در انگلستان، ولادیمیر در دانشگاه کمبریج ثبت‌نام کرد و در سال ۱۹۲۲ فارغ‌التحصیل شد. او بیشتر وقتش را به سردن شعر به زبان انگلیسی و تکمیل ترجمه آلیس در سوزین عجایب، به‌زبان روسی می‌گذراند. در این زمان خانواده وی باز دیگر برای اقامت در برلین، وادار به نقل‌مکان شد. در برلین، پدر ولادیمیر سردبیری بخش روزنامه RIA (روزنامه اصلی مهاجرت که در آلمان و به زبان روسی چاپ می‌شد) برعهده گرفت و ولادیمیر نیز وارد دانشگاه شد. پدر او در سال ۱۹۲۲ در خط آتش ترور فرد دیگری، به‌مدت دو ترور است قتلست جناح راست در برلین کشته شد. همسر وی به پراگ رفت و تا آخر عمر در آن شهر زندگی کرد.

نایکف ۱۵ سال در برلین زندگی کرد و به کار مترجمی، پندرس خصوصی و تئیس اشتغال داشت. او اولین جدول‌های کلمات متقاطع روسی را ابداع کرد و مؤلف کتاب دستور زبان روسی بود. علت ماندن وی در برلین تعداد قابل ملاحظه‌ای افراد روس در آن شهر بود که باعث شد در جامعه روسی، برلین، با یک دفتر نشراتی بزرگ و دو مجله ادبی، به‌عنوان نویسنده جوان پیشگام مورد قبول واقع شود.

در برلین، ولادیمیر که مبتلا به بی‌خوابی بود شب‌هنگام بیشتر می‌نوشت و هنگام روز زندگی

فعال اجتماعی را می‌گذراند. برخلاف بسیاری از مهاجران، نایکف به‌خاطر زندگی از دست رفته افسوس نمی‌خورد و عذاب نمی‌کشید یا در توطئه و دسیسه‌های بی‌بیان و بحث‌های طولانی شرکت نمی‌کرد. در عوض مضمغه به نوشتن بود (در حقیقت او نمی‌توانست ننویسد)، به‌عنوان مفری برای غم تربیت فراوان روسیه، و به عنوان راهی برای بیان تخیلات و خلاقیت‌ها و احساساتش، او روزها را برای تأمین زندگی خانواده‌اش کار می‌کرد و شبها برای این‌که کسی از نور چراغ ناراحت نشود در حمام می‌نوشت. او این روش نامتعارف را بیشتر از ۱۵ سال ادامه داد و طی آن ۹ رمان، ۹ نمایشنامه و داستان‌های کوتاه بسیاری به زبان روسی نوشت، اما خارج از اجتماعات روسی تقریباً ناشناخته مانده بود. نایکف با انتشار داستان‌های کوتاه و شعر تحت عنوان سومیرینه زندگی خود را تأمین می‌کرد و انتخاب این نام مستعار بعدیل مرگ پدر و جلوگیری از افشای هویتش بود. او از اسامی مستعار بسیاری استفاده می‌کرد، اما نام مستعار اصلی او سومیرینه بود که با همان نام از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ به توفیق رسید. او همچنین گاهی از یک نقاب کوچک در پایین صفحه نوشته‌هایش استفاده می‌کرد.

نایکف در سال ۱۹۲۲ با ورا یوسیتا اسلونیا ازدواج کرد و ده سال بعد در روز ۱۰ ماه می سال ۱۹۳۴ تنها فرزند آن‌ها دمتری متولد شد. ولادیمیر

و ورا هرگز از یکدیگر جدا نشدند و ورا را تا پایان عمر عاشقانه و وفادارانه دوست داشت تمامی کتابهای او. از زمان آشنایی که به ازدواج آن‌ها منجر شد، به ورا تقدیم شده است.

نایکف در کارهای اولیه خود به موضوع مرگ-جریمان زمان و احساس فقدان می‌پرداخت. درون‌مایه‌های آثار نایکف با استفاده اولیه از نمونهای بیچیده، بعدها به معنای، کنک و مبهمی تبدیل شد که خواننده را به درگیر شدن در یک بازی دعوت می‌کرد. ولادیمیر شطرنج‌باز بی‌نظیری بود و تعجب اصلی‌ترین درون‌مایه آثار او شد.

نایکف در مقام نویسنده، با ترجمه برخی از اشعار هاینه به اولین موفقیت ادبی خود دست یافت. اولین رمان او *Meshenka* که به زبان روسی نوشته شد بود، در سال ۱۹۲۶ و ۹ رمان اول با نام ولادیمیر سبیرین منتشر شد که پسین آن‌ها می‌توان از *The Gift* (1937-8) نام برد که تاریخچه فکری روسیه در قرن نوزدهم است؛ زمانی که بسیاری از مستقنان آن را چشمگیرترین رمان روسی قرن بیستم خوانند. *Invitation To a Beheading* که یک داستان سیاسی - تخیلی است.

وقتی هیتلر در سال ۱۹۳۲ قاتل پتر نایکف را آزاد کرد، او به پاریس رفت، و در آنجا بود که با جیمز جونس رمان‌نویس ایرلندی ملاقات کرد. در سال ۱۹۳۶، نایکف از دانشگاه استنفورد پیشنهادی برای تدوین یک ترم تابستانی در رشته ادبیات روس دریافت کرد. از آن جایی که کم‌کم تمامی اروپا درگیر جنگ جهانی می‌شد، نایکف تصمیم گرفت با خانواده‌اش و به کمک چند تن از دوستان‌شان از اروپا بگریزد. و در ماه می‌سال ۱۹۴۰ از راه دریا فرانسه را به قصد ایالات متحده ترک کردند. درست سه هفته بعد، بمب‌های آلمانی ساختمانی را که ایترمان آن‌ها در آن واقع بود ویران کرد. نایکف به‌طور معجزه‌آسایی توانست برخی از نمونه‌های کمیاب پروانه‌هایش را - از جمله پروانه‌های آبی - مولینت - را با خود به آمریکا ببرد. اگرچه بیشترین بخش مجموعه اروپایی او در زیرزمین آن ساختمان در فرانسه نگهداری می‌شد و آن نمونه‌های ارزشمند زمانی که نازی‌ها آن ساختمان را غارت می‌کردند از بین رفت. این سومین مجموعه‌ی بود که نایکف به دلیل نارامی‌های سیسیلی از دست می‌داد. پس از این لحظه تکان‌هنده، نایکف تصمیم گرفت بخش



آن را به شکلی که گویی یک جدول کلمات متقاطع است حل می‌کرد. جمله‌ها، نکات ریز و صحنه‌ها را در کسرت‌های اینستکس ۱۲/۵-۷/۵ می‌نوشت، از آن جایی که او بی‌خواب بود، این کارها را زیر بالش‌اش می‌گذاشت تا در دقایق بیداری کاملش در شب از آن‌ها استفاده کند. زمانی نایکف گفت: نوشتن برای من همیشه آمیزه‌ی از اندوه و سرزندگی و نشاط، یک شکنجه، و یک تفریح بوده است. و اغلب اوقات حاصل آن مستقنان و خوانندگان را سردرگم می‌کرد. اولین رمان‌های او به زبان انگلیسی *The Real Life* (1941) *Bend Sinister* و *Sebastian Knight* (1947) بود. در اوایل دهه ۱۹۴۰، *The Atlantic*, *New Yorker*، چاپ داستان‌های کوتاه او را آغاز کردند. نایکف در آمریکا، به‌غیر از جمع‌آوری نثرهای کوتاه‌تر نوشته شده در مه ۱۹۴۰ در کتابی به نام *Vernae VFialite* تنها خاطرات و شعاری به زبان روسی نوشت. در سال ۱۹۴۴ تحقیق مفصلی دربارهٔ نیکلای گوگول انجام داد.

نایکف در دهه ۱۹۵۰ *Conclusive* (1951) *Evidence* را منتشر کرد، یک اوتوبیوگرافی که بعدها با نام *Speak, Memory* (1966) جانی تازه یافت. و بیشتر به روسیه قبل از انقلاب می‌پرداخت. لولیتا (۱۹۵۵) که استنلی کوپریک در سال ۱۹۶۲ فیلمی براساس آن ساخت، از جمله بحث‌انگیزترین رمان‌های قرن بود که افراد بسیاری را شگفت‌زده کرد و طنز و سنجک ادبی آن مورد تحسین مستقنان قرار گرفت. با آغازی شورانگیز و

اعظمی از نمونه‌هایش را به استیتوهای مختلفی که خود او بعدها با آن‌ها همکاری کرد احدا کند. در آمریکا ابتدا در موزه تاریخ طبیعی نیویورک به طبقه‌بندی پروانه‌ها مشغول شد. و در تابستان سال ۱۹۶۱ در دانشگاه استنفورد به تدریس نگارش ادبی پرداخت. آن‌ها در سال ۱۹۶۵ مقیم آمریکا شدند. بعد در کالج ویلسی و در فاصله سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۵۸ در دانشگاه کولمبیا و هاروارد تدوین کرد و سخنرانی‌های تحسین‌برانگیزی دربارهٔ فلوریدا، جونس، تورکینگ، تولستوی و دیگران ارائه کرد. او به تحقیقات کمتر دیش در حشرشناسی ارائه داد. تا این‌که در مورد پروانه‌ها یک کارشناس و ماحسنظر سرشناس شد. در سال ۱۹۶۱، زمانی که ولادیمیر نایکف نویسنده - شاعر - منتقد - مترجم برای اولین بار به عنوان سخنران از دانشگاه ویلسی بازدید کرد، رمان *لولیتا* نام او ۱۴ سال به اولین چاپش فاصله داشت. او همچنین به‌معنای نویسنده‌ی شناخته شده معرفی می‌گردد. او *ولایه nymphet* (به‌معنای تول‌پرو، نیکم) را به زبان انگلیسی وارد کرد، از او به‌معنای بنیانگذار گروه زبان روسی دانشگاه ویلسی نیز یاد می‌کند.

اولین مطلب منتشر شده او به زبان انگلیسی، مقاله‌ی با‌معنوان *A Few Notes On Crimean Lepidoptera* بود. اما تغییر زبان آسان نبود. او در سال ۱۹۲۵ در نامه‌ی نوشت، جایگزینی زبان روسی با انگلیسی چه رنج و عذابی بود. عادت‌های نگارش او غیرمعمول بود. با این که فهم کلی از رمان یا داستان را در ذهن خود داشت،

دیوانه تبعیدی بود از ترجمه‌های او می‌توان از Eugene Oegin (1964) اثر الکساندر پوشکین، که با تفسیر همراه بود نام برد کارهای بعدی او عبارت بودند از Ada (1969)، داستانی عاشقانه که در سیاره آنتی‌ترا، آمیزه‌ای از روسیه و آمریکا، به‌توفیق می‌پیوندد. *Transparent Things* (1972) و *Look at the Harlequins!* (1975)، که در آن گاه و بی‌گاه زندگی خود نایکف با زندگی شخصیت اصلی داستان که یک نویسنده است منطبق می‌گردد.

نایکف در انتها یک نایفه ادیبی و حشرشناسی مشهور، بلکه نقاش زیردست پرولها نیز بود. طرح‌های رنگارنگی که او از پرولها روی نسخه‌های کتابهای اصدایی به ورا همسر محبوبش می‌کشید، معروف شده بودند. برخی از طرح‌های تخیلی او قابل قبول، برخی منضح، ولی همه آن‌ها زیبا بود.

نایکف با ۱۸۲ سانتقد و هیگلی قوی به یک ورزشکار شیبه بود (او بیشتر عمرش یک تیس‌باز بی‌تظیر بوده)، رفتاری سؤدبانه و سارقانه داشت. چشمان سبز کهربایی‌اش خندان بود و به نظر می‌رسید که نگاهش همیشه برای یک شوخی یا کلمه جمع شده و آماده است. صدایش مثل صدای یک هورن‌بیبه ماهر بود، او می‌توانست آن را با هر حس و حالانی منطبق کند به همین دلیل سخانش کیفیت نمایشی را داشت که شنوندگان را میخکوب می‌کرد. در دوران جوانی، مردی زیبا، و در تمام زندگی، با استعداد، منضبط، اهل رقابت و بلندپرواز بود.

نایکف در روز دوم ماه ژوئیه سال ۱۹۷۷ در اثر یک مشکل ریوی ناشناخته درگذشت. خانم نایکف که در زمان مرگ او همراهش بود، گفت که شوهرش مدت یک سال و نیم بیمار بوده و اضافه کرد و پروسی ناشناخته باعث عفونت ریه و مرگ وی شده است.

به‌نظر می‌رسد پس از ۲۵ سال که از فوت نایکف می‌گذرد، او باید به‌تدریج به فراموشی سپرده شده باشد، اما میراث ادبیات سرگیمادور و غیره کثیفه او برای اسی‌محشوبین به استادن، منتقدان و دانشجویان همچنان تعداد دارد هنوز به مناسبت‌های گوناگون، صدعا می‌فراود و یادداشت یادبود در مورد او، هنرش، نبوغ‌اش، تعهدش عشق‌اش و نوشته می‌شود.



لویلتا، به او این امکان را داد تا از تدریس کنارگیری کرده و خود را به‌طور کامل وقف نوشتن کند. فروش بی‌تظیر لویلتا، او را از غم‌ان رها کرد، به‌طوری‌که آن‌ها در سال ۱۹۵۹ به سوئیس رفته و برای همیشه در هتل Motraux ساکن شدند که مشرف به دریاچه وود بود. تخیلی منحصی، یکی از دلایلی بود که او برای مامین در آن‌ها داشت، وی همچنین می‌خواست نزدیکاً تنها بپوشد دمبتری که در ایتالیا خوانده آیرا بود و خواهرش که در ژنو زندگی می‌کرد، بافنده آدرهیل فایکف هیرتوتوی از آن‌های کوچک داشت که با ورا در آن زندگی می‌کرد و در محرم‌المرزا با تیلیت، اطمینانی شطرنج، رقیب ایسکرل اوعی بازی برای ساختن کلمات روی صفحه‌ی مخصوص، همراه شکار پرولها و حریف کلامی وی بود.

نایکف در سال ۱۹۵۷ Pnin را منتشر کرد که داستان یک استاد نگون‌بخت ادبیات اهل روسیه در دانشگاهی آمریکایی بود. و در سال ۱۹۶۲، *Pale Fire* (آتش رنگ باخته) به چاپ رسید. آمیزه‌ی بلندپروازانه‌ی از فرم‌های ادیبی، که در یک نگاه، شعری هزار سطری با ابیاتی حماسی، و در نگاهی دیگر، گزارش‌ی درباره‌ی آن‌ها به‌وسیله‌ی یک پادشاه

تحریریک‌کننده؛ لویلتا، چراغ زندگی من، آتش شهوت من، گناه من، روح من، لو. لی - تاه لولین نسخه آن در سال ۱۹۳۹ به‌نام *Malakhovsk* (افسونگر) در پاریس نوشته شد. افسوسگر، بر زندگی مرد میسالی با نام هامبریت هامبرت متمرکز بود که گرفتار عشق دختر خوانده‌ی دوازده ساله خود می‌شود. گفته می‌شود این داستان تخیلی بر مای نویسنده است - هامبرت، یک تبعیدی اروپایی است [پی‌نایم که نایکف بیشتر عمرش را در تبعید گذرانده و درون‌مایه اغلب آثار او تبعید است] و او با دنیای مدرن که با تمام زشتی‌ها و بی‌انگشتی‌هایش با کشتی غیرقابل مقاومت، در قالب شخصیت یک دختر نوجوان آمریکایی نشان داده می‌شود، برخورد می‌کند. هامبرت در جریان داستان و در بازی عشق، لویلتا را به یک نمایشنامه‌نویس و سازنده فیلم‌های سکسی می‌یازد. هامبرت آن مرد را می‌کشد و خود در زندان با حمله قلبی از دنیا می‌رود. لویلتا نیز هنگام به دنیا آوردن دختر غم‌دینی از دنیا می‌رود.

نایکف با این کتاب به موفقیت بسیار بزرگی دست یافت، با این‌که پس از این کتاب در فاصله سال‌های ۵۸-۱۹۵۶ در پاریس توفیق شده بود و تا سال ۱۹۵۸ در آمریکا و انگلستان به‌طور کامل به چاپ نرسید. بلافاصله پس از انتشار، به مدت ۶ ماه در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌ها قرار داشت. لویلتا را مثل اغلب داستان‌های نایکف در چند سطح می‌توان مطالعه و بررسی کرد: به‌عنوان یک داستان، تمرین بازی با کلمات، تحقیقی برای معنا و حقیقت، پرواز و سوسه‌نگیزی قدرت تخیل، کاوش یک سردرگمی رؤیایی زمان و مکان، و بالاخره به عنوان یک طنز ماهرانه.

نوشته‌های او اغلب خوانندگان را سردرگم می‌کرد، آن‌ها فرم تکنیکی بی‌تظیر و اسرارآمیز او را می‌شناختند، اما به کرات با حس مهار نشدن طنز و شوخی و علاقه فراوانی به نقیضه *Parody* متحیر می‌ماندند تا حدودی، ویژگی‌های او از این حقیقت برمی‌خاست که نایکف از چنان فکر فرهیخته و تعلیم یافته (او فارغ‌التحصیل کمبریج و استاد کرنل بود) و از تربیتی جهان‌شمول برخوردار بود که بیشتر از تأکید برهم‌حالی‌ها و سازگاری‌های زندگی، به تأکید بر تناقض‌ها و شوخی‌های آن گرایش داشت. او در عین حال که بر جدیت نرفته در وجودش تأکید می‌کرد، با شادی و لذت، با شوخی و با عبور از موافق بود.